



چکیده:

ماهنامه چراغ روشن شماره ۵ خود - تیر و مرداد ۹۷ - را اختصاص داده است به مصاحبه با چند شخصیت پیرامون زوایای مختلف زندگی مرحوم محمد بسته نگار. از جمله مصاحبه‌یی است با دکتر سید علی اصغر غروی که در صفحه ۲۲ آن به طبع رسیده است. متن این مصاحبه مذکور ذیلاً درج می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: محمد بسته نگار، آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان، ازدواج، زندان عشرت آباد، زندانیان سیاسی، ملی مذهبی، نهضت آزادی، مصدق، احمد آباد، قم، سید علی اصغر غروی

۱- آقای دکتر، برای شروع از خاطراتی که با محمد بسته نگار داشتید بفرمایید؟

من زمان‌هایی که به تهران می‌آمدم اوقاتی را در خدمت آقای بسته‌نگار بودم. از دورانهای پیشین خاطراتی داشتند. می‌گفتند در جوانی به جلسات مسجد هدایت می‌رفتند و با فضای آنجا و آقای طالقانی آشنا شدند و بعد با مهندس بازرگان، و در جلسات تفسیر آیت الله طالقانی شرکت می‌کرده‌اند. حتماً مرحوم بسته نگار چنان سلامت و متانت و استواری در دیانت را از خود بروز داده‌اند که آیت الله طالقانی هم رضا دادند ایشان را به دامادی خود بپذیرند. البته در آن شرایط سخت بوده که در فضاهای کم رنگ بودن دینداری آن زمان، جوانی بتواند خود را در عرصه‌های مورد نظر پیشوایانی مانند آیت الله طالقانی یا مهندس بازرگان، طوری نشان بدهد که آنها راضی بشوند به او دختر بدهند. این خیلی ساده نبوده کسی که پشت سر ایشان نماز می‌خوانده خاستگاری کند و بگویند بله، بفرمایید. چون هم دوره و هم پیمان و هم جلسه‌یی و هم سن و سال در آن مسجد زیاد بودند. در آن زمان برای پذیرش این موضوع، درهرحال شاخصه‌های دیگری نیاز بوده که حتماً آیت الله طالقانی آنها را در ایشان ملاحظه کرده بودند و حاضر شدند که طاهره خانم را به عقد نکاح ایشان درآوردند. البته این کلیات را که گفتم، در برخی جاها، دیگران هم اشاراتی داشته‌اند، یا به تصریح گفته‌اند. ولی برای خود من این بسیار مهم است که چه چیزی در ایشان دیده بودند که به دامادی خود بپذیرفتند و بعد به خیلی از عکس‌ها که نگاه می‌کنم، می‌بینم آقای بسته نگار به همراه مهندس بازرگان، و پشت سر آیت الله طالقانی در صف اول نماز هستند، و این نشان می‌دهد این آشنایی و رابطه، پیش از ازدواج هم بوده است.

من در زندان سال ۸۰ هم با ایشان برخورد داشتم. سلول‌های ما کنار هم بود، و گاهی ما را جابه جا می‌کردند و دو سه سلول با هم فاصله داشتیم. گاهی سلول‌های ما روبه روی هم می‌شد و وقت صبحانه دادن که پنجره‌های پایین درهای آهنی را باز می‌کردند، چون همه را با هم باز می‌کردند می‌توانستیم همدیگر را برای یکی دو دقیقه نگاه کنیم. ایشان هم بیماری‌های متعددی داشتند از جمله اینکه شنوایی‌شان خیلی ضعیف شده بود. نگاهان‌ها با بی‌ادبی که فریاد می‌زدند و حرفهای زشت و رکیک می‌زدند که دال بر ناشنوایی ایشان بود، مانند گفتن: لفظ «کر»! یا اصطلاحات بدتر، که من از شکاف کوچکی که در پنجره بود صداها را می‌شنیدم، و گاهی رفتارها را می‌دیدم، که ایشان با صلابت و متانت، بدون هیچ پاسخگویی و مقابله‌یی می‌رفتند و می‌آمدند. البته رفت و آمد به دستشویی بود و بازجویی و حمام هم هفته‌یی یک بار. هواخوری روزی نیم ساعت همه را باهم می‌بردند، با چشمان بسته، حیاط بزرگ بود اما آفتاب بهار و تابستان آزار می‌داد. درواقع آن هم یک نوع شکنجه بود.



در طول شش ماهی که در سلول‌های عشرت آباد محبوس بودند چند بار شد که در موقع رفتن به حمام یا وضوء در کنار هم قرار بگیریم و با اشاره و تکان دادن سر فرصت احوال پرسی را می‌یافتیم. خود سلول انفرادی اصلاً از سخت‌ترین و بدترین شکنجه‌ها است. آن موقع ما جوان‌تر بودیم و شاید تحمل ما بیشتر بود، ولی انفرادی بودند که واقعاً بیمار بودند مانند مهندس صباغیان، مرحوم طاهر احمد زاده، دکتر هادی زاده و مرحوم حاجی ارتضاء، هر سه از مشهد که افراد سالخورده‌ی بودند و به آنها سخت می‌گزشت.

آقای بسته نگار هم بودند و با وجود بیماری‌هایی که داشتند صلابت و استواری و پایداری نشان می‌دادند. و من نشنیدم حتی درخواستی برای یک چای بدهند. من نمی‌شنیدم چون صداها می‌آمد. داروی ایشان را چون مرتب می‌دادند صدا نمی‌زدند. در طول این پنج شش ماه که در کنار هم در سلول‌های مختلف بودیم داستان از این قرار بود.

دیگر اینکه در چند سفر با یکدیگر هم سفر بودیم، مثلاً به احمد آباد بر سر مزار دکتر مصدق رفتیم. در اوایل انقلاب، روز ۱۴ اسفند و در دهه ۶۰، و حدوداً دو بار هم در زمان آقای خاتمی و تا پیش از شروع قتل‌های زنجیره‌ی رفتن به احمد آباد مجاز بود. اغلب من در اتوبوس در کنار ایشان قرار می‌گرفتم که هم صحبت باشیم. درباره‌ی مسائل اعتقادی بحث می‌کردیم و از خاطرات خود در دانشگاه و آشنایی با مرحوم طالقانی می‌گفتند. بعداً ایشان کتابی تهیه کردند درباره‌ی دکتر مصدق که چاپ شده و همچنین در سفرهایی که نهضت آزادی برای سالگرد بازرگان در قم ترتیب می‌داد، با اتوبوس باهم می‌رفتیم، و در این مسیر، و مخصوصاً مسیرهای رفتن به قم، اغلب در کنار ایشان بودم و درباره‌ی مسائل مختلف و دیدگاه‌های سیاسی ایشان، و در واقع برنامه‌ی بلند مدتی صحبت می‌کردیم که در نظر داشتند و خیلی هم در راستای تحقق آن کوشش می‌کردند.

یکی از کوشش‌های چشمگیر ایشان این بود که نیروهای ملی - مذهبی به هم ملحق شوند و سرکرده‌های مستقل و حزبی‌های آنها یک شکل ترتیب بدهند. دستگیری اعضای ملی - مذهبی در ۲۱ اسفند سال ۷۹ که بعداً به دستگیری اعضای نهضت در ۱۸ فروردین سال ۸۰ منجر شد، ایشان یکی از برانگیزاننده‌های این کوشش‌ها بودند که انجام شود، و حتی اساس نامه‌ی در زمینه این فعالیت‌های مشترک تهیه شد و اکثر جلسات در منزل ایشان بود.

همان طور که دستگیری‌های ۲۱ اسفند هم در منزل ایشان اتفاق افتاد. تعداد بسیاری را در آنجا دستگیر کردند و به پادگان عشرت آباد بردند و ما را هم به تبع آن در ۱۸ فروردین سال بعد دستگیر کردند و پس از پنج ماه آزادی‌ها شروع شد و دادگاهی در ماه آبان همان سال ۸۰ تشکیل شد که جلسه اول آن همه متهمان آزاد شده و هنوز در بند را، شرکت دادند. بیش از یکصد نفر بودیم. بعداً برای هر نفر جلسه‌ی مستقلی که غیر علنی هم بود تشکیل دادند. جلسه اول برای استماع دادخواستی بود که نماینده دادستان دادگاه انقلاب علیه همه‌ی ما قرائت می‌کرد. و محکومیت‌ها مشخص شد. آقای بسته نگار هم یکی از محکومان آن دادگاه بودند، و شاید جریمه ایشان از بعضی‌ها سنگین‌تر بود، به خاطر جلساتی که در خانه ایشان تشکیل شده بود. کلاً نمی‌گویم روز به روز، ماه به ماه یا سال به سال، به حیات این افراد که نگاه کنید می‌بینید همه‌ی لحظات، حتی در خواب هم خواب مبارزه می‌دیدند که چه بکنند و از چه راهی بروند، و بیشتر هم این را برای عمران کشور و آزادی ملت و اجراء عدالت و توسعه‌ی آزادی‌هایی می‌خواستند که هم مشروع بود و هم در قانون مصرح بود و از هیچ کوششی هم فروگذار نکردند.

این اواخر که حتی بیمار بودند، دغدغه خاطر ایشان استقلال و آزادی ایران بود، و اینکه اسلام برای ایران و ملت ایران باشد، و برای رشد ایران. ایران را برای اسلام نمی‌خواستند و نمی‌خواستند ایران را فدای اسلام کنند، می‌خواستند ایران را به آزادی و تعالی برسانند.

مهندس بازرگان بارها می‌گفتند ما ایرانی و مصدقی هستیم. در هر حال دیگران هم خیلی در این زمینه‌ها صحبت کرده‌اند، ولی آنچه که من می‌توانستم برای شما بگویم در همین حد بود.

۲- اولین بار با آقای بسته نگار در چه سالی آشنا شدید؟

من اولین بار به طور مستقیم سال ۱۳۵۸ با ایشان آشنا شدم. پیش از اینکه مهندس بازرگان و اعضای نهضت آزادی در میانه دههٔ چهل به برازجان تبعید شوند، فرصت‌هایی بود که دوشنبه‌ها، ساعت ۲ بعد از ظهر، به ملاقات زندانیان سیاسی برویم و ملاقات برای همه آزاد بود. من از آذر سال ۴۴ این ملاقات‌ها را می‌رفتم که حدود هشت ماه طول کشید و بعد آنها را تبعید کردند.

ملاقات‌های سه نفر بود: آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی. در یک اتاق مثلثی شکل، در بند ۴ زندان قصر، پشت دو ردیف از میله‌ها می‌نشاندند و در این سمت هم اول ملاقات دانشجویان بود و اساتید دانشگاه، و بعد خانواده‌ها. در آنجا اجازه ملاقات با زندانیان دیگر را نمی‌دادند و فقط همین سه نفر بودند. ولی سال ۴۸ من به سربازی رفتم و از تهران دور شدم و شیراز و کرمان بودم و بعد هم برای ادامهٔ تحصیل به لبنان رفتم و اواخر خرداد سال ۵۸ که برگشتم در فعالیت‌های دولت موقت با ایشان آشنا شدم.

۳- در فعالیت‌های فرهنگی مانند دعای کمیل و مراسم بازرگان و مناسبت‌ها شما با هم

همکاری داشتید و آقای بسته نگار در ستاد بود، خاطراتی از آن دوران ندارید؟

آقای بسته نگار فرد فعالی بود. در همه جا فعال بود و کسی نبود که مانند یک مدعو بنشیند و تماشاگر باشد. یک چهره پر جنب و جوش بود مخصوصاً چون خیلی‌ها به دید اینکه از نظر فکری حامل مکتب فکری آیت الله طالقانی هست، به ایشان نگاه می‌کردند. روشنفکران هم همین دید را نسبت به ایشان داشتند. یک شخص مستقل نبود که برای خودش باشد. بلکه وابستگی فکری و سیاسی و گروهی و جمعی به آقای طالقانی داشت که وقتی از آن منظر به ایشان نگاه می‌کردید، یا نگاه می‌کردند، مسئولیت‌پذیری در او مشهود بود. طوری در فعالیت‌ها شریک بود که دیده شود، هم به عنوان خودش و هم به عنوان نماینده آیت الله طالقانی.

۴- مرحوم بسته نگار از رهروان نحله ملی - مذهبی بود. به نظر شما این نحله، راهبردی راهگشا

در شرایط فعلی ایران دارد و دقیقاً چه نقشی می‌تواند در ایران کنونی ایفاء کند؟

می‌دانید چهره‌ها یکی یکی دارند می‌روند: آیت الله طالقانی، دکتر سبحانی، صدر حاج سید جوای، دکتر یزدی، مهندس سبحانی، معین فر، بسته نگار. عرصه طوری تنگ شده که جانشین ساخته نشده، و کم کم این نحله دارد به غربت می‌رود. البته حرف برای گفتن دارد و اگر کسانی پیدا بشوند و تشکل فکری ایجاد کنند که از آن فکر، سیاست درست دریابد خوب است، نه اینکه اول سیاسی باشند و بعد بروند دنبال یک فکر بگردند. ببینید مهندس بازرگان، اول سخنرانی دینی می‌کند و کم کم سیاست را به آن اندیشه دینی گره می‌زند، بناءبراین اول تعدادی جوان مؤمن به خدا، قیامت، آخرت و عمل صالح، آن طور که آیات قرآن هم گفته است، باید باشند. مسجد هدایت اول چهره سیاسی تربیت نکرد، اول آدم‌های مخلص نسبت به خدا تربیت کرد. بعد آنها گام در عرصه سیاست گذاشته‌اند. مهندس بازرگان می‌تواند بگوید سیاست باید مبتنی بر اخلاق باشد نه مبتنی بر زور گویی و خودکامگی. پس اگر بتواند این را احیاء کند، لازم نیست حرف جدیدی بزند، احیاء گری کند، احیاء گری در اندیشه دینی بکند، قطعاً حرف برای گفتن خیلی دارد. این را هم اضافه می‌کنم که لازمه‌اش این است که افرادی که باقی مانده‌اند، نسبت به همدیگر فروتنی و تواضع داشته باشند، و در درون خود مقداری از خودخواهی‌ها را بکاهند تا بتوانند به توفیق و وحدت نظری که لازم است برای وصول به آزادی و حاکمیت قانون برسند.

